

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فاضل غیبی
فرستنده: حمید محوی
۱۷ جنوری ۲۰۱۶

راز بقای حکومت اسلامی

۳۶ سال از انقلاب اسلامی ۵۷ می گذرد و حکومت برآمده از آن همواره استوارتر و پرنفوذتر گشته است. برخی ناظران، ویژگی مذهبی حکومت اسلامی را پایگاه قدرت آن می دانند. برخی دیگر گسترش نیروهای سرکوبگر را وسیله حفظ رژیم قلمداد می کنند؛ گروه سوم نبود جبهه متحد مخالف را باعث میدان داری حکومت اسلامی می شمردند و بالاخره گروهی بزرگ مماشات قدرت های خارجی را باعث پایداری آن به حساب می آورند .. در سوی دیگر، هواداران حکومت اسلامی برقراری آن را هدف "مبارزات ملت مسلمان به رهبری روحانیت" می دانند. آنان حکومت اسلامی را ابدی نیز می خوانند، زیرا که مشروعیت آن گویا بر مسلمانی مردم ایران استوار است و "وثیقه" اش خون شهدای انقلاب.

در میان مخالفان نیز بسیاری ابدیت رژیم اسلامی را تأیید می کنند! بدین صورت که برقراری و تداوم آن را ناشی از ویژگی های جمعی "ایرانی" می دانند و از آنجا که این ویژگی ها ثابت هستند عواقب ناشی از آنها نیز منطقاً ابدی اند. در هزاران صفحه ای که تا به حال درباره انقلاب ۵۷ نوشته شده، هر نارسائی و ضعف قابل تصویری (از ساده لوحی و مذهب زدگی تا خیانت کاری و نمک نشناسی..) به ایرانیان نسبت داده اند و هر یک را به نوبه خود باعث "حماقت ملی ۵۷" دانسته اند.

البته رویداد ۵۷ و پیامدهای آن از پیچیده ترین رویدادهای تاریخ است و ذهن ساده اندیش و ناآگاه از دست آوردهای دانش نوین نمی تواند گرهی از آن بگشاید. خوشبختانه دانش های اجتماعی به ویژه در دو سه دهه گذشته به پیشرفت های بزرگی دست یافته اند و نوشتار حاضر کوششی ابتدائی است برای به دست دادن تحلیلی منطقی با استفاده از این پیشرفت ها.

نخستین گام در این راه اینست که بپذیریم، هر چند پدیده ها در گذشت زمان دستخوش تغییر و تحول اند، اما حقیقت درباره هر پدیده ای در زمانی مشخص یکی است. بنابراین جست و جوی حقیقت به عقل سالم و روش علمی باید به یافت حقیقت مشترکی درباره هر پدیده ای بینجامد.

دومین اصل اینست که در میان هزاران عاملی (فاکتوری) که در پدیده ای زنده مؤثراند، باید بتوان "عامل عمده" را تشخیص داد. اگر نتوانیم عامل عمده در تعیین سرنویشت پدیده ای زنده را بیابیم، نخواهیم توانست تحولاتش را درک کنیم و با انبوهی از داده ها (فاکت ها) روبه روئیم که پرداختن به آنها جز سردرگمی و پریشانی حاصلی ندارد.

اصل سوم اینست که در هر پدیده زنده‌ای خواه جامعه بشری و خواه پیکر انسان و یا حتی یک سلول زنده، اندام گوناگونی در هماهنگی با هم عمل می‌کنند. هرگاه در میان دو پاره اصلی، که عامل عمده را تعیین می‌کنند، هماهنگی به تضاد بدل شود، پدیده دچار بحران گشته، هماهنگی دیگر اندام‌ها نیز مختل می‌گردد و پدیده به سوی نابودی به پیش می‌رود.

چهارم آن که عوامل بیرونی تنها غیرمستقیم و از راه تأثیرگذاری بر اندام های درونی می‌توانند بر پدیده اثر کنند. بنابراین هیچ عامل خارجی نمی‌تواند بیواسطه سرنوشت پدیده ای را تعیین کند، مگر آن که عوامل درونی را دستخوش تغییراتی نماید. هر موجود زنده‌ای و یا پیکر هر جامعه‌ای در هماهنگی اندام و اجزایش قادر به زندگی است و هرگاه در درونش اختلالی رخ دهد، باید ترمیم گردد، وگرنه رفته رفته به ناتوانی و انحطاط منجر خواهد شد.

تفاوت مهم فرد انسان با جامعه در اینست که اولی ناگزیر از گذراندن مراحل بالندگی، بلوغ و پیری است، درحالی که جامعه بشری با زایش هر نسل همواره نو گشته و بدین سبب حتی اگر به بحرانی جانکاه دچار گردد، پس از "حلّ تضاد عمده" نیز از میان نمی‌رود، بلکه به مرحله دیگری وارد می‌شود.

چون با این مصالح فکری به تاریخ معاصر ایران بنگریم در درجه نخست باید ببینیم که همه تصورات درباره قدرتی بیگانگان و همه "تنوری‌های توطئه" واهی‌اند و قدرت های خارجی مادامی که کشور را تصرف نظامی نکرده‌اند، تنها از راه افناع گروهی از ایرانیان ممکن است بر رویدادها تأثیر بگذارند. فراتر از آن باید این اصل علمی را پذیرفت که هیچ حکومتی نمی‌تواند بدون پشتیبانی بخش بزرگ جامعه به قدرت برسد و اگر حکومت اسلامی در ایران نزدیک به چهار دهه دوام آورده، دلیل آن پشتیبانی بخش بزرگ جامعه بوده است.

بنابراین به منظور درک روند جامعه باید ویژگی‌های اجتماعی ایران را در نظر گرفت. از این دیدگاه، آغاز دوران معاصر را ۲۸ مرداد [اسد] ۳۲ می‌یابیم. از این تاریخ به بعد، حاکمیت سیاسی ایران تا وقوع انقلاب اسلامی به مدت ۲۵ سال از ساختار کمابیش ثابتی برخوردار بود. حکومت بر زمینه قانون اساسی مشروطه قرار داشت؛ با این نارسائی که شخص شاه رهبری قوای سه‌گانه و تعیین خط مشی سیاسی را در دست گرفته بود، بدون آن که مسؤلیتی متوجه او باشد!

صرفنظر از این نارسائی، دستگاه دولت و کلیه نهادهای وابسته به آن از حیثیت قانونی برخوردار بودند و کشور در نتیجه کار و کوشش مردم و استفاده از درآمد نفتی در راه توسعه صنعتی و پیشرفت‌های فرهنگی، در شمار کشورهای رو به رشد قرار داشت.

با اینهمه جامعه ایران نه تنها از هماهنگی برخوردار نبود، بلکه از تضادی ژرف رنج می‌برد. در یک سو حکومت شاه با تکیه بر اکثریت مردم، که حکومت نوع دیگری نمی‌شناخت، می‌کوشید با دامن زدن به پیشرفت، مشروعیت خود را ثابت کند و در سوی دیگر جامعه روشنفکری، هرچند خود به دموکراسی اعتقادی نداشت، شاه را به دیکتاتوری متهم می‌ساخت و همکاری با "دستگاه" را تحریم می‌کرد!

جامعه روشنفکری ایران که به کلی تحت تأثیر حزب توده قرار داشت شاه را به هیچ وجه بر نمی‌تافت و به او کینه‌ای آشتی‌ناپذیر داشت. درحالی که "انقلاب سفید" که جامعه ایران را از "فتودالیسم" به "سرمایه‌داری" متحول ساخت از دید مارکسی نیز انقلابی واقعی بود و باید مورد پشتیبانی چپ‌ها قرار می‌گرفت! (جالب است که "جناح اسکندری - رادمنش" در حزب توده (که متهم شدند دلشان برای کرسی های مجلس تنگ شده!) در این دوران حاضر به تقاضای حکومت بود، اما زیر نفوذ شوروی برکنار شد.) بعدها به آئین در این باره اعتراف کرد:

«عناصر پیشرو ایران، غافل از وظیفه روشنگری و رهبری خویش، در موضع نفی و انکار جا خوش کردند و همه چیز را به نیرنگ و عوامفریبی دستگاه باز آوردند و خود را آسوده داشتند.» (۱)

در این میان تحریم رژیم شاه از سوی روشنفکران، به بخشی از ملایان (به نمایندگی از ارباب زمیندار) فرصت داد تا به شورش ارتجاعی خرداد [جوزا] ۴۲ دست زنند. در این میان با درماندگی سیاسی "جبهه ملی" امکان هرگونه تفاهم ملی نیز از میان رفته بود و در چنین میدانی تھی از خردمندی دیری نپائید که دو گروه جوان "چریک"ها و "مجاهدین" در "فضای قهر و مبارزه" پدید آمدند. این دو گروه در رقابت برای جلب جوانان خود را ناگزیر می‌دیدند شعارهای هرچه افراطی‌تری مطرح کنند و در نهایت حکومت شاه را صد در صد ضدملی جلوه دهند.

البته که حکومت شاه با توجه به تجربیات گذشته به آزادیهای سیاسی مجال نمی‌داد، اما با رژیم‌های نوع صدامی و قذافی ماهیتاً متفاوت بود، هرچند برای چپ‌ها و "مسلمانان مبارز" چنین تفاوت‌هایی اهمیت نداشت و نارسائی اندیشه باعث می‌شد که سرنگونی "رژیم ضدملی شاه" به کمترین هدف جنبش انقلابی بدل شود. گلسرخی دورنمای این همصدائی را در دفاعیات خود (به سال ۵۲) نشان داد:

«در یک جامعه مارکسیستی اسلام حقیقی به عنوان یک روبنا قابل توجیه است!»

از چنین منظری هیچ‌گونه گفتمان ملی معنا نداشت و هر نوع کوشش حکومت برای تفاهم با جامعه روشنفکری به اظهار ضعف و عقب‌نشینی تعبیر می‌شد! در چنین بن‌بستی که هم حرکت سرکوبگرانه و هم اقدام دمکراتیک باعث شدت و قدرت مخالفان می‌شود، دیگر هرگونه ابتکار سیاسی محکوم به شکست است.

به سال ۱۳۵۶ش. پس از آن که "سیاست فضای باز"، آزادی زندانیان سیاسی، برگزاری "ده شب شعر" و اقداماتی مانند "مبارزه با گرافروشی"، به تشدید مبارزه با "رژیم" منجر شد، جامعه دیگر به سوی حل تضاد عمده به پیش می‌رفت و هر حرکت سیاسی و یا اجتماعی می‌توانست ناقوس انقلاب اجتناب‌ناپذیر را به صدا درآورد.

بنابراین عوامل ذهنی و عینی انقلاب ایران را می‌توان چنین برشمرد:

(۱) جامعه در نتیجه رشد صنعتی و فرهنگی دیگر حکومت فردی را بر نمی‌تافت و مدیریت کشور به دمکراتیزه کردن سیستم سیاسی نیاز داشت. اما در نبود نهادهای دمکراتیک فضای باز سیاسی امکان نمی‌یافت. این بن‌بست به نارضایتی همگانی دامن می‌زد و حرکت‌های سیاسی و اجتماعی به سال ۵۶ش. را باید کوشش برای غلبه بر آن دانست.

(۲) در نتیجه رشد صنعتی کشور میلیون‌ها روستائی به دنبال کار به شهرها روی آورده، با گسست از فرهنگ و باورهای سنتی، در شهر به بحران فرهنگی شدیدی دچار گردیده بود. چنین روندی در همه کشورهای پیشرفته رشد صنایع را همراهی کرده است. با این تفاوت که کشورهای با ثبات اجتماعی و ملی (مانند انگلیس، فرانسه، امریکا و جاپان...) این توده به خودآگاهی ملی نوینی جلب شد. اما در کشورهایی دیگر (مانند المان، روسیه، ایتالیا و اسپانیا...) که خودآگاهی ملی دچار بحران بود، احزاب توتالیتر توانستند ایدئولوژی خود را به صورت آئین نوینی گسترش دهند و با تکیه بر همین قشر به قدرت برسند.

(۳) در ایران نیز از رشد خودآگاهی ملی به سبب شکاف میان روشنفکران و حکومت جلوگیری شد و حکومت که باید نماد هویت ملی می‌بود، به سبب آن که عامل خارجی قلمداد می‌شد، از ایفای نقش تاریخی خود بازماند. از تلفیق مارکسیسم مبتدل و اسلام، ایدئولوژی انقلابی پرداخته شده بود که ستیزه را به جای همیاری اجتماعی تبلیغ می‌کرد. ملایان توانستند با استفاده از آن و طرح شعارهای افراطی توده‌های میلیونی را به حرکت

درآوردند و این توده‌ها با غلبه بر احساس حقارت پایگاه قدرتی را فراهم آوردند که جنبش دموکراسی خواهی را به تسلط "اسلام سیاسی" چرخش داد.

باید توجه داشت که تنها نیمی از "اسلام سیاسی" اسلامی است و نیمه پنهان و مهم‌تر آن را مارکسیسم جهان‌سومی تشکیل می‌دهد. مارکسیسم پیش از انقلاب روسیه در اروپا "ایدئولوژی کارگری غربی" بود، اما به دست کمونیست‌های روسی به مارکسیسم جهان‌سومی بدل شد که چیزی جز "مذهب ارتجاعی ضد غربی" نبود. (۲)

باور این مذهب نوین آن بود که جهان عقب افتاده، تمدن جهانی را نابود می‌کند و بر خرابه‌های آن تمدن نوینی برپا خواهد ساخت که سراسر آن عدالت، صلح و رستگاری خواهد بود! گفتن ندارد که پروراندن چنین باوری جز سفاقت نیست! زیرا بنا بر آن جوامعی که از گردونه تمدن بشری عقب افتاده اند و از هر لحاظ (از جمله ابزار جنگ!) وابسته به جهان پیشرفته‌اند بخواهند در راه نابودی آن بکوشند.

انقلاب ایران نه "شوخی تاریخ" بود و نه "توطئه خارجی"، بلکه ناشی از ناتوانی از مهندسی روند گذار به مدرنیته بود. مهندسی این روند به همکاری و همیاری همه اقشار ملت نیاز داشت و شکاف میان حکومت شاه و جامعه روشنفکری از آن جلو می‌گرفت.

ایدئولوژی انقلاب در واقع بر آنچه شاه می‌گفت و نسل ما آن را دروغی بیش نمی‌انگاشت شکل گرفت و آن "ائتلاف ارتجاع سرخ و سیاه" بود. چپ‌ها پس از دو دهه انزوای سیاسی با دفاع از "اسلام حقیقی" (گلسرخ) توانستند بالاخره "جزیره روشنفکران را به ساحل مردم" پیوند دهند.

با کوشش‌های آل احمد و شریعتی از یک سو و "روشنفکران" (مانند طبری، شایگان و فردید) معجونی پدید آمد که یک روی آن اسلام بدوی بود و روی دیگرش انتقاد از ارزشهای مدنیت نوین! یک طرفش به "بازگشت به خویش" و "آنچه خود داریم" فرامی‌خواند و طرف دیگرش را انتقاد چپ روانه از سرمایه داری، دموکراسی و "آزادی‌های غربی" تشکیل می‌داد.

جای شگفتی نیست که این معجون در همه اقشار اجتماعی از استادان دانشگاه گرفته تا کم سوادترین لایه‌ها و از خرافی‌ترین گروه‌ها تا رده‌های بالای دولتی رسوخ می‌کرد، زیرا جوانب گوناگون آن به وسیله آثار هنری، از داستان و شعر گرفته تا تئاتر و سینما، به طور وسیع در رسانه‌های گروهی تبلیغ می‌شد.

نمونه‌وار، پیام فیلم "گاو"، در "دفاع از پاک‌روستایی و اصالت بومی در برابر فرهنگ فاسد شهرنشینی" و دست اندازی خارجی ("بلوری‌ها")، با پشتیبانی گسترده روشنفکران در میان همه اقشار رسوخ یافت. چنان‌که می‌توان گفت، اکثر آثار ادبی و "موج نو" در سینما چیزی نبودند، جز جواب منفی روشنفکری ایران به نوسازی فرهنگی و ارزش‌های نوین مدنی.

پیام اصلی روشنفکران در این دوران این بود که عقب ماندگی و نارسائی‌های جامعه ایران، نه ناشی از سرشت قرون وسطائی، بلکه فقط نتیجه استبداد و غارت شاه و خارجیان حامی اوست. نه تنها نیازی به کوشش برای غلبه بر سرشت قرون وسطائی جامعه نیست، بلکه باید باورهای توده را محترم شمرد و از آن در برابر "تهاجم فرهنگ منحط غرب" دفاع انقلابی کرد. آنان در جامعه‌ای که می‌رفت به قانون‌گرایی و رفتار مدنی خو گیرد، قانون‌شکنی را فضیلت می‌دانستند و ستیزه‌جویی را به عنوان حماسه آفرینی ستایش می‌کردند.

بنابراین در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی مبانی فکری آن در گسترده‌ترین اقشار جامعه ایران "جاافتاده" بود و از آنجا که مورد پشتیبانی نخبگان قرار داشت و از هاله‌ای روشنفکرانه برخوردار بود، از منزلت اجتماعی بالائی برخوردار شد.

در آستانه انقلاب ۵۷ نگرش مبارزه جویانه، در نتیجه کوشش‌های هواداران نگرش چپ، به ارزش عام اجتماعی بدل شده بود. در این میان ملایان توانستند رهبری حرکت عمومی را به دست گیرند، زیرا که با همین شعارها افشار زیرین و مذهبی جامعه را جلب کردند. گفتن ندارد که در این مرحله از "فقه اسلامی" خبری نبود و ملایان سخنی جز شعارهای وام گرفته از چپ‌ها بر زبان نمی‌آوردند. آنان تنها از این راه توانستند آبرویی مثبت برای خود دست و پا کنند، در میان "امت" گوش شنوا بیابند و بالاخره گوی سبقت را از چپ‌ها بر بایند.

بدون رسوخ جهان بینی چپ روانه در اذهان عمومی قابل تصور نیست که اسلام گرانی می‌توانست جانی دوباره بیابد. بی‌سبب نیست که هواداران سازمان‌های چپ در ماه‌های پیش از انقلاب از آنجا که می‌دیدند توده‌های میلیونی در خیابانها شعارهایی را فریاد می‌زنند که آنان پیش از این در خفا نیز جرأت بیان آنها را نداشتند، نسبت به نفوذ خود دچار توهم شدند، درحالی که مدت‌ها بود که ملایان شعارهای چپ روانه را به سرمایه قدرت و نفوذ خود بدل ساخته بودند.

ملایان با همین سرمایه به قدرت رسیدند و تازه بر اریکه قدرت وجه دیگر معجون یاد شده، یعنی اسلام سنتی را نمایان ساختند. تا به امروز نیز، در درجه اول نه دفاع از اسلام سنتی، بلکه "مبارز مجویی انقلابی" است، که حکومت اسلامی را بر موضع قدرت تثبیت کرده و نه تنها "امت انقلابی"، بلکه قشر وسیعی از ایرانیان غیرمذهبی نیز برای آن جانشینی تصور نمی‌توانند. نکته مهم آن که سرمایه قدرتی که ملایان با استفاده از شعارهای وام گرفته شده از جریان چپ فراهم آوردند، چنان عظیم بود که به آنان جرأت داد، اسلام سیاسی را با آن که حتی افشار عقب مانده جامعه با آن بیگانه بودند بر جامعه حاکم کنند.

از همه اسفبارتر موقعیت چپ‌ها است که هرچند با خشونت مورد سرکوب و کشتار قرار گرفتند، اما به "ذهنیت مبارزاتی" هنوز هم مجبور به پشتیبانی از "نخستین حکومت مستقل و انقلابی در تاریخ معاصر ایران" هستند! البته زیان‌مندتر از چپ‌ها، ایرانیانی هستند، که شیفته مبارزات حکومت اسلامی با "ابرقدرت‌ها"، انتظار دارند این حکومت نابسامانی‌های ایران را نیز جوابگو باشد! بدآموزی چپ‌ها به آنان فهمانده است کشورهای پیشرفته جهان با غارت کشورهای عقب مانده موجب عقب ماندگی آنها شده‌اند و همه ویژگی‌های آنها مانند دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و تساوی زن و مرد ... جز ظاهری آراسته برای استثمار سرمایه داری بیش نیست و بدین سبب تمدن و فرهنگی منحط را نمایندگی می‌کنند که محکوم به فنا است و جای آن را تمدنی نوین خواهد گرفت که بنیانش بر ظلم ستیزی ضد سرمایه داری قرار خواهد داشت.

ستیزه جویی در میان بخش بزرگی از ایرانیان چنان به عنوان ارزش برتر رسوخ یافته که فراموش کرده‌اند، تنها یک راه به بهروزی هر جامعه‌ای می‌انجامد و آن کوشش ملی در راه آبادانی و پیشرفت در فضائی امن و در محیطی صلح آمیز است.

چنان که جوامع پیشرفته نشان می‌دهند صدها میلیون مردم دنیا در سایه نظام سرمایه داری و دموکراسی ناشی از آن به رفاه، امنیت و حقوق شهروندی زندگی می‌کنند و هیچ راه دیگری برای رسیدن به جایگاه این کشورها وجود ندارد. بنابراین پیش شرط حرکت به سوی بهبود همه جانبه زندگی اجتماعی آموختن از مردم کشورهای پیشرفته است. انتقاد جهان سومی از نظام سرمایه داری آن نقطه کوری است که نگرش ایرانیان نسبت به جوانب مثبت زندگی در کشورهای پیشرفته را تیره ساخته و بر این واقعیت پرده کشیده است که در این کشورها جوانب مثبت زندگی اجتماعی پس از برقراری نظام سرمایه داری ممکن گشته و دموکراسی اجتماعی، حکومت بهبود بخش و آزادی‌های سیاسی تنها بر بستر اقتصاد آزاد شکل گرفته است.

ممکن نیست که حکومتی هم در راه ستیزه با جهان متمدن بکوشد و هم بتواند در درون کشور به سازندگی و پیشرفت دست یابد. جالب است که حکومت‌گران اسلامی در این مورد به توهمی دامن نزده اند و هیچ گاه آبادانی ایران را در زمره اهداف خود اعلام نکرده اند. تنها چپ‌ها هستند که از درک این تضاد ناتوانند که در "مبارزه با امپریالیسم" نمی‌توان به نظام اقتصادی و سیاسی بهتری دست یافت و انتقاد جهان سومی به سرمایه‌داری به استقرار بدترین شکل‌های بدوی استثمار و بی‌عدالتی می‌انجامد و تنها از راه نزدیکی و همکاری با کشورهای پیشرفته و انباشت سرمایه مولد می‌توان گام به گام نارسائی‌های سرمایه‌داری را بر طرف کرد.

سرمایه‌داری و ویژگی‌های اجتماعی ناشی از آن به همان اندازه انسانی و عدالت‌پرور است که اعضای آن از سطح رشد بالاتری برخوردار باشند و با جدیت بیشتری در جهت رسیدن به جامعه‌ای مطلوب تلاش کنند. اما قدر مسلم اینست که ظلم را با ظالم‌ستیزی بدوی و عدالت را به ستیزه و خشونت نمی‌توان به دست آورد. دموکراسی اجتماعی و سیاسی لازمه پیشرفت است و تحکیم هر چه بهتر آن می‌تواند به میزان بالاتری از نارسائی‌های سرمایه‌داری بکاهد. از این نظر کشور سرمایه‌داری سوئد الگوی جالبی است. در این کشور با آن که انباشت و تمرکز سرمایه‌داری صنعتی و مالی به حدی است که کل آن در مالکیت تنها ۱۵ خانواده قرار دارد، با اینهمه به سبب همیاری ملی در شمار پیشرفته‌ترین و عادلانه‌ترین کشورهای جهان قرار دارد.

هر جامعه‌ای تنها در محیط امن و آرام می‌تواند نیروهای خود را در راه پیشرفت به کار برد و از راه داد و ستد با دیگر کشورها به ثروت و آبادانی مادی و معنوی برسد، بدین سبب کوشش برای حفظ صلح و همزیستی با همه کشورهای جهان، به ویژه همسایگان، مهمترین وظیفه هر حکومتی است.

بنابراین در برابر ایران دو راه بیشتر نیست. یکی آن که در ادامه تحقق آرمانهای چپ روانه در سرانجام سقوط مدنی به سوی فاجعه گام بردارد و یا با ترک ستیزه‌جویی و "مبارزه ضدامپریالیستی" بکوشد به پیش شرط سازندگی، یعنی دوستی با کشورهای پیشرفته جهان دست یابد.

بنابراین بقاء و تحکیم حکومت اسلامی نه چنان که اغلب ادعا می‌شود ناشی از مذهب زدگی اقشار عقب مانده، یا "ضعف‌های روانی، اخلاقی و تاریخی ایرانیان"، بلکه تنها ناشی از سیاست زدگی چپ روانه‌ای است که همچنان پشتیبان "سیاست مستقل و ضدامپریالیستی" حکومت است.

بدین سبب نمونه وار می‌توان گفت، ایرانیانی که

- حاضر به دفاع از حق حیات اسرائیل نیستند،

- دوستی همه جانبه با ایالات متحده امریکا را مخالف منافع ملی ایران می‌دانند

- و یا "دموکراسی غربی" را تنها سیستم مطلوب حکومتی نمی‌شناسند..

حتی اگر خود را مخالف حکومت اسلامی بدانند ناخواسته پشتیبانش هستند!

آذر ۱۳۹۴

(۱) به آذین، از هر دری، چاپ اول، ص ۸۶

(۲) ارتباط مارکسیسم با الهیات هگل، مصاحبه با یدالله موقن

افزوده فرستنده:

ممنون از ارسال متن

تحلیل جالب و هماهنگی به نظر می رسد، ولی رابطه آخرین دست آوردهای علوم انسانی و تحلیل حاضر چندان روشن نیست. علاوه بر این در نگاه من به مسائل انسانی گرچه برای علم ارزش بی بدیلی فائل هستم ولی مسائل انسانی همیشه پیچیده است و شناسائی و منزوی ساختن «فاکتور اصلی» در موجود زنده یا در سیر تحولی جامعه احتمالاً می تواند ما را به نتایج خاصی راهنمایی کند ولی نمی تواند به عنوان حقیقت مطلق مطرح باشد.

تحلیل حاضر یعنی راز بقای جمهوری اسلامی در تمام سطورش بی گمان بسیار آموزنده است و جای گسترش های بیشتری دارد به عنوان مثال فلم گاو که در اینجا مطرح شده و ضعف نگرش روشنفکران (حاکم) مثل ساعدی در نقد اجتماعی... ولی متأسفانه (از دیدگاه من البته) در سطور پایانی **فاضل غیبی** به نظر می رسد که برای خروج ایران از وضعیت بحرانی و یا خروج از توقف تاریخی دست به دامن نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی می شود: دست کشیدن از مبارزه «ضد امپریالیستی» و برقراری رابطه دوستانه با کشورهای پیشرفته (؟)

خوب همین کار را جمهوری اسلامی در حال انجام آن می باشد... نمونه سویدن یعنی انباشت سرمایه نزد ۱۵ خانواده، و یا به مصداق تکیه کلام معروف هزار خانواده... فرقی نمی کند. ولی منظور از کشورهای پیشرفته کدام است؟ واقعیت این است که ایالات متحده به دوست احتیاج ندارد، به خدمتگذار احتیاج دارد تا سلطه اش را در جهان تأمین و تضمین کند. حالا **فاضل غیبی** می توانید در سلطه امریکا جایی برای پیشرفت ایران پیدا کند... امریکا به لیبیا و عراق و سوریه... در شکلی که حالا به خود گرفته اند نیازمند است، منافع امپریالیستی به کشورهای مستقل و پیشرفته نیاز ندارد، بیابان برهوت ایده آل آن است... با اتوماتیزاسیون نیز ۸۰ درصد جمعیت کره زمین عملاً حضورشان بی فایده است و سودی برای نظام سرمایه داری ندارند...

مشکل نظام سرمایه داری در این نکته نهفته است که خرد گریز بوده و در این نکته با مذهب هم مکتب است، به عبارت ساده تر به هدف منافع ۱۵ یا ۱۰۰۰ خانواده به گردش در می آید. سرشت سرمایه را باید مد نظر داشته باشیم و سرشت امپریالیسم جهانی و سرشت بنیادهای دینی که با کلاهداری و جنایات هم پیمان و هم رأی اند.